

شهید خداکرم رحیمی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمدرضا
تاریخ تولد	۱۳۵۰/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۲/۲۰
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید خداکرم رحیمی در سال ۱۳۵۰ در یک خانواده مذهبی در روستای بصری دیده به جهان گشود از آنجا که در روستا زندگی آنها بسختی می گذشت جهت امرار معاش روستا را ترک گفته و راهی شهرستان برازجان شد وی در سن شش سالگی در دبستان دانشگر برازجان ثبت نام نمود و در این دبستان دوره ابتدایی را پایان رساند از آنجا که دارای اخلاق و رفتار پسندیده ای بود همیشه مورد احترام کارکنان و معلمان و دانش آموزان این دبستان بود وی در همان کودکی در حالی که کم سن و سال بود جهت یاری کردن خانواده خود همراه با پدرش در ایام تعطیل به کار بنایی می پرداخت تا شاید توانسته باشد کمکی به خانواده اش بکند. پس از گذارندن دوران ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی شهید مصطفی خمینی شد و به تحصیل مشغول گردید از آنجا که علاقه ای شدید به امام امت و انقلاب اسلامی داشت در همان زمان کودکی بارها می گفت ای کاش کاش مسئولیتی می گذاشتند به جبهه می رفتم و امام را یاری می کردم و به ندای هل من ناصر ینصرنی امام لیبک می گفتم و به جهانیان ثابت می کردم ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند ولی افسوس که به خاطر کمی سن مانع رفتن من به جبهه می شوند ولی به قولی علی از آنجا که جهاد دری است درهای بهشت که خداوند تبارک تعالی آن را بروی اولیا خاص خودش می گشاید سرانجام این در به روی او گشودند و در سن پانزده سالگی عازم پادگان های آموزشی شد دوران آموزشی نظامی را در پادگان قدس برازجان پادگان شهید صدوقی بو شهر به پایان رسانید و بلافاصله عازم جبهه های نور علیه ظلمت گردید وی در عین حالی که یک مبارز یک انسان متقی و خود ساخته بود هیچ گاه نمازش ترک نشد همیشه مقید بود که نماز را به جماعت و در مسجد بوقت بخواند معمولاً قرآن تلاوت اخلاق و رفتار او زبانزد خاص و عام بود همه دوستان و آشنایان و همسایگان از او به عنوان یک انسان پاک متقی یاد می کردند وی در پنج مرحله حق علیه باطل شتافت. و در طی این مدت در جبهه های ناو شلمچه مشغول پیکار جهاد علیه صدامیان گردید تا اینکه در آخرین بار او را به جبهه شلمچه اعزام کردند و پدر مصاف با بعثیون کافر و غافل از خدا پس از نشان و رشادتهای بی نظیر در سحرگاه ۶۷/۲/۲۰ مطابق با ۲۳ ماه مبارک رمضان مانند مولایش علی (ع) با چهره ای خونین بدیدار حق شتافت.

روحش شاد و راهش پر رهرو و یادش گرامی باد.

وصیت نامه

با درود فروان به پیشگاه مقدس امام زمان مهدی موعود (عج) ونائب برحقش امام خمینی وبا درود وسلام به رزمندگان خطه توحید اینجانب خداکرم رحیمی ضمن شهادت به یگانگی خداوند بزرگ و رسالت رسول گرامی اسلام حضرت محمد ابن عبدالله (ص) وامام امت علی (ع) با یازده فرزندش که هریک ستاره ای درخشان بودند از آسمان امامت وولایت وصیتنامه خود را آغاز می کنم .

از امت حزب الله وشهید پرور می خواهم که همچون گذشته اسلام وانقلاب را حمایت کنند ودست از حمایت امام عزیزمان برندارند.

از جمیع دوستان و آشنایان درخواست دارم که هرگونه تقصیری از من سراغ دارند به بزرگواری خوشان ببخشند. از پدرومادرم وخواهر وبرادرانم درخواست دارم که با هم خوب ومهربان باشند و اسلام و انقلاب عزیز را در هر حال حمایت کنند.

از امت حزب الله وشهید پرور در خواست دارم که راه شهیدان را ادامه دهند ودر مقابل توطئه های ضد انقلاب بایستد وبا آنها با قاطعیت کامل برخورد کنند ونگذارند خون شهدای اسلام پایمال شود.

خاطرات

خاطره ای از مادر شهید خداکرم رحیمی:

شهید خداکرم رحیمی در سن ۱۶ سالگی با تمام علاقه ای که به درس خواندن داشت دست از درس و تمام آرزوهای جوانی برداشت و به سوی جاودانگی که همان شهادت می باشد رهسپار جبهه های نبرد حق بر علیه باطل گردید با توجه به سن کمی که داشت و علاقه خاصی که والدین در این دوره از زمان به فرزندان خود دارند ولی خانواده شهید برای حفظ آبروی انقلاب اسلام، قرآن دست از مهر فرزندی برداشتند و چشم خود را بر ظاهر دنیوی بستند تا پیروز و سربلند از آزمایش الهی بر آیند همان گونه که حضرت ابراهیم (ع) می خواست فرزند خود اسماعیل را با تمامی علاقه ای که به او داشت در راه آزمایش الهی قربانی کند بلکه اینها همه و همه آزمایش الهی است که خانواده شهیدان همگی از این آزمون سربلند بیرون آمدند.

چون بنده حقیر در آن زمان (شهادت شهید) ۶ سال بیشتر نداشتم و چیز زیادی به خاطر ندارم به جز سیمای نورانی و روشن آن عزیز، ولی به نقل از مادرم خاطره ای را از ایشان برای شما تعریف می کنم: چند روزی بود که یک جوان هر روز به در خانه مان می آمد و من یک روز از خداکرم سؤال کردم پسر من این جوان کیست که هر روز به در خانه ما می آید؟ نکند که که یکباره حرفم را با احترام خاص خود قطع کرد و گفت مادر جان نترس من با افراد ناباب هم کلام نمی شوم. اینها همه بچه های بسیجی و مسجد رو هستند. از آن به بعد بود که دیگر من از بابت خداکرم و دوستانش خیالم راحت شد.

از آنجایی که غالب شهیدان به هنگام شهادت به نحوی مسئله شهادت به ایشان الهام می شود. خداکرم هم مرتبه آخری به مرخصی می آید رو به پدر و مادر می کند و می گوید که این آخرین مرخصی من می باشد و همین طور هم شد و این آخرین باری بود که ایشان به مرخصی آمدند و بار دیگر جنازه اش را برای خانواده

آوردند. وی سرانجام در رمضان سال ۱۳۶۷ به مانند مولا و پیشوایش امیرالمومنین حضرت علی بن ابیطالب (ع) به وسیله کوردلان رژیم افلیق بعث بر اثر اصابت گلوله به گلوی مبارکش در همان مکان مقدس جبهه به سوی معبود خویش شتافت و بعد از شهادت ایشان خداوند فرزندی به پدر و مادر شهید عطا نمود که به یاد و خاطره آن شهید بزرگوار نام او را همان نام شهید خداکرم نهادند تا شاید بتواند ذره ای از مقام شامخ برادر شهیدش را برای فرزندان و نسلهای بعدی انتقال دهد. %



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران